

نگاهی سریع به «منشور حقوق شهروندی» حسن روحانی

هژیر سخنور

«منشور حقوق شهروندی» رئیس جمهور ایران، حسن روحانی، وسیله ای برای پوشاندن و رفع و رجوع کثافتکاری های بیشمار دولت محمود احمدی نژاد به نفع دولت فعلی و رنگ و لعاب زدن به چهره این دولت در نزد رسانه های غربی و در نتیجه نشان دادن چهره ای معتدل در افکار دولت های امپریالیستی و محافل آن است و جز این هیچ گونه اهمیتی ندارد و اگر مورد بی اعتنایی روشنفکران و توده مردم ایران قرار گیرد قابل درک است، زیرا هر اندازه که این به اصطلاح منشور تحقیر شود باز هم کم است. در واقع این منشور بازی تضمین دموکراسی برای خود طبقه حاکم در ایران است؛ در حالی که عمل حکومت ایران در هر گام حتی همین خواست را نقض می کند.

روحانی منبع الهام «منشور حقوق شهروندی» خود را ناشی از «کرامت و ارزش والای انسان در شریعت مبین اسلام»، ناشی از جایگزینی حقوق خدا با حقوق بندگان: «خداوند سبحان حقوق بندگان را بر حقوق خودش مقدم دانسته است پس هرکه حقوق بندگان را رعایت کند، این امر به ادای حقوق خداوند منجر خواهد

ارگان کارگران انقلابی متحد ایران



شماره ۲۸ - آذر ۱۳۹۲

نوشته های این شماره:

- نگاهی سریع به «منشور حقوق شهروندی» حسن روحانی
ص ۱
- زنده باد شانزده آذر نماد مبارزات دموکراتیک دانشجویی
ص ۴
- مبارزات خود را سازماندهی و گسترش دهیم
ص ۷
- ساخت تأسیسات لوکس جام جهانی بر پیکر خونین کارگران
ص ۹
- گم شدن هویت کودکان بی شناسنامه و مادران در غبار نادیده گرفتن عمدی قانون
ص ۱۱
- کارگران و حوادث کار: آتش سوزی در کارخانه سیمان دشتستان
ص ۱۴
- مرگ خاموش کودکان شاهد دارهای خیابانی
ص ۱۶
- اعتصاب های اقتصادی و سیاسی - لنین
ص ۱۷

برای ارتقای خیزش ما به یاری همه
جانبه انقلابیان پروولتری نیازمندیم

ruwo.iran@gmail.com

است، انسان به مفهوم عام آن، تازه در اومانیزم عصر رنسانس، در روشنگری سده های هفدهم و هیجدهم و به شکل دقیق تر، همه جانبه تر و مشخص تر در دیدگاه سوسیالیسم علمی و منابع سیاسی و حقوقی ملهم از آن طرح شده است و نمی توانست در شریعتی که داشتن بنده را مجاز می دانست مطرح باشد.

درباره جایگزینی حقوق «خداوند سبحان» با «حقوق بندگان» می دانیم که هر حقی از نیازی سرچشمه می گیرد که در قطب مقابل این حق، وظیفه ای را ضروری می گرداند. حال روشن نیست در مقابل خدایی که «بی نیاز» است چرا وظیفه ستایش او برعهده بندگان است که این بندگان مجاز باشند وظیفه ستایش پروردگار را که برابر با حقوق پروردگار است با حقوق بندگان تاخت بزنند؟ و آن هم در این عمل بین خدایگان (ارباب) و بنده برابری برقرار باشد در حالی که اکنون روشن است که دستگاه الهی آسمانی از دستگاه زمینی خدایگانی نشأت می گیرد.

قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران هر جا که به حقوق ملت مربوط می شود گنگ، مبهم، کلی و تفسیربردار است و طبعا منشوری نیز که از این قانون ناشی شود نمی تواند خواص گنگ، مبهم، کلی و تفسیربردار قانون اساسی را در خود لحاظ نکند. هر کسی با اندک دقتی می تواند ملاحظه کند که این به اصطلاح منشور با احاله دادن های مکرر حقوق

شد»، ناشی از «اصول متعددی از قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران از جمله اصول مندرج در فصل سوم در مورد حقوق ملت» ناشی از «فراز تاریخی صدور فرمان هشت ماده ای رهبر کبیر انقلاب اسلامی و بنیانگذار جمهوری اسلامی ایران حضرت امام خمینی (قدس سره) درباره حقوق مردم، قانون، قوه قضاییه و لزوم اسلامی شدن روابط و قوانین، (در تاریخ 24 آذر ماه سال 1361)؛ نظر به دیدگاه های معظم له، در موضوع حقوق شهروندی: "من مکرر اعلام کرده ام که در اسلام نژاد، زبان، قومیت و گروه و ناحیه مطرح نیست. تمام مسلمین - چه اهل سنت و چه شیعی- برادر و برابر و همه برخوردار از همه مزایا و حقوق اسلامی هستند" « می داند.

جناب رئیس جمهور برای حقانیت بخشیدن به «منشور حقوق شهروندی» خود با ادله بالا (که روشن است ادله ای برای توجیه آن نزد حکومتیان و طبقه حاکم است)، دستگاه فریب روحانیت را به کار انداخته است. شریعتی که داشتن بنده یا برده را مجاز و آزاد کردن او را ثواب می شمارد با «حقوق شهروندی» و از آن مهمتر با «ارزش والای انسان» چه ربطی دارد؟! از این گذشته مفهوم شهروند مفهومی جدید و مربوط به جامعه سرمایه داری و از مقولات جامعه مدنی است و نمی توانست در اسلام مطرح باشد. «ارزش والای انسان» و اینکه مهمترین چیز برای انسان خود انسان

شهروندان به قانون اساسی و قوانین عادی و یا حقوقی که مغایر «میانی اسلام» و «امنیت ملی» نباشد به همین سرنوشت دچار است.

روحانی می گوید فرمان هشت ماده ای خمینی و دیدگاه های او در موضوع حقوق شهروندی: «من مکرر اعلام کرده ام که در اسلام نژاد، زبان، قومیت و گروه و ناحیه مطرح نیست. تمام مسلمین - چه اهل سنت و چه شیعی - برادر و برابر و همه برخوردار از همه مزایا و حقوق اسلامی هستند» یکی از منابع الهام او در ارائه «منشور حقوق شهروندی» است. با بیان این دیدگاه پان اسلامیستی خمینی به عنوان منبع الهام «منشور حقوق شهروندی»، ماهیت دروغین این منشور به طور کامل برملا شده است. مرجع و رهبری که منبع الهام منشور رئیس جمهور است همان کسی است که فتوا و فرمان کشتار هزاران زندانی سیاسی، حتی کسانی که حکم چند ساله زندان داشته اند، را صادر کرد. حسن روحانی با فریبکاری تمام «تمام مسلمین» را با شهروندان یکی می کند و برادری و برابری تمام مسلمین را در همه مزایا و حقوق اسلامی، بجای حقوق برابر همه شهروندان جا می زند. در دید حسن روحانی شهروند نه تنها شامل همه انسان های ساکن ایران که در این کشور به کار و زندگی مشغولند، نیست، بلکه حتی بسیار محدودتر از تبعه دولت جمهوری اسلامی است و فقط شامل «تمام مسلمین» می گردد. بنابراین حتی بدون

آنکه وارد بررسی بندهای این منشور شویم روشن است که جمعیت بزرگی از مردم ساکن ایران مانند زنان و کودکان بی شناسنامه، بهائیان و حتی معتقدان به ادیان جز اسلام، بی دینان، افغان های ساکن ایران و غیره از شمول «حقوق شهروندی» این منشور که خود واقعا ناقض «حقوق بشر» است (صرف نظر از زیر ذره بین قرار دادن «حقوق بشر» که به رسمیت شناختن مالکیت در آن خود ناقض «ارزش والای انسان» برای انسان است) خارج هستند. در ضمن روشن است که در نظام جمهوری اسلامی، همه مسلمانان و حتی همه شیعیان در حرف هم از حقوق برابر برخوردار نیستند.

اندکی توجه به سخنان رئیس قوه قضائیه ایران، صادق آملی لاریجانی، که پس از انتشار «منشور حقوق شهروندی» رئیس جمهور گفته شده، ارزش کاربردی این منشور را روشن می سازد. لاریجانی می گوید: «اینکه گفته شده است مجازات اعدام براساس عنوان های مجرمانه غیر دقیق مانند محاربه که آن را دشمنی با خدا ترجمه کرده اند صورت می گیرد نشان از بی اطلاعی تدوین کنندگان قطعنامه [در مورد نقض حقوق بشر در ایران] دارد.» او در ادامه می گوید: «بحث محاربه در کتاب های فقهی ما باب مستقلی دارد و فقها این مفهوم را با عبارت "تجرید سلاح لاخلافه الناس" به معنای کشیدن سلاح بر روی مردم به قصد

تعداد، ۱۳۵ مورد از سوی منابع حکومتی رسماً اعلام شده است.» شتاب گرفتن اعدام‌ها پس از انتخاب حسن روحانی به ریاست جمهوری، نشان می‌دهد که تا چه حد باید «منشور حقوق شهروندی» او را جدی گرفت!

زنده باد شانزده آذر نماد مبارزات

دموکراتیک دانشجویی

اکنون بیش از نیم قرن است که روز 16 آذر به نماد مبارزات دموکراتیک دانشجویی تبدیل گشته است. جنبش دانشجویی به مثابه یکی از فعالترین جنبش‌های اجتماعی ایران دوشادوش جنبش انقلابی توده‌ها، بویژه جنبش کارگری، جنبش زنان، جنبش جوانان و مبارزات ملل تحت ستم، نقش برجسته‌ای در مبارزه علیه حاکمیت استبدادی و خفقان و طرح خواست‌ها و مطالبات دموکراتیک، ایفا نموده است. جنبش دانشجویی در سیر مبارزات مستمر خویش و متأثر از شرایط سیاسی و اقتصادی - اجتماعی حاکم، افت و خیزهای بیشماری از شرکت وسیع در قیام توده‌ها و گسترش بذر آگاهی و دانش در جامعه، تا قلع و قمع خونین دانشگاه‌ها تحت نام "انقلاب فرهنگی" توسط رژیم جمهوری اسلامی، تا موج وسیع اعدام‌ها، شکنجه‌ها و بگیر و ببندها و تالانگری‌های دهه 60، کشتار و ضرب و شتم ددمنشانه دانشجویان در کوی و خیابانهای اطراف دانشگاه طی دهه 70، دستگیری، اخراج (و

ترسانیدن آنها تعریف کرده‌اند، حال باید پرسید چه ابهامی در معنای محاربه وجود دارد؟» «برای نمونه در برخی از بندهای قطعنامه اخیر، اجرای قصاص را مردود دانسته‌اند و این در حالی است [که] از جمله قصاص نص قرآن است و انتظار نابعایی است که بخواهند ما از اجرای مضمونی قرآنی به دلیل تصویب یک قطعنامه دست بکشیم.» «انسان متأثر می‌شود هنگامی که می‌بیند همان مطالبی که در رسانه‌های ضد انقلاب نوشته شده یا از دهان منافقین بیرون آمده است، در قطعنامه‌های سازمان ملل مطرح می‌شود.» «وقتی قوه قضاییه را برای اجرای حکم قصاص محکوم می‌کنند در واقع می‌خواهند اعتقاد ما به اصل اسلام را محکوم کنند.» «در برابر نصوص اسلامی مانند حکم قصاص نمی‌توان گفت که کدام قرائت چه می‌گوید؟ زیرا ما یک اسلام بیشتر نداریم که مرجع معتبر و صحت تفسیر آن هم، فهم "روشمند و مضبوط" مراجع تقلید و علمای دین است.»

این سخنان که نیاز به بررسی جزء به جزء «منشور حقوق شهروندی» روحانی را غیر ضروری می‌گرداند در حالی گفته شده که گزارش احمد شهید ناظر حقوق بشر سازمان ملل در ایران چنین است: «بین ژانویه سال ۲۰۱۲ تا ژوئن سال جاری، ۷۲۴ مورد حکم اعدام در ایران به اجرا گذاشته شد و تنها در نیمه اول سال جاری، ۲۰۲ نفر اعدام شدند که از این

است که علیرغم دارا بودن ضعف سازماندهی و سیاست مستقل، قاطع ترین نیرو و اصلی ترین طبقه انقلاب آتی ایران به شمار می رود.

ماهیت دموکراتیک جنبش دانشجویی و سازماندهی هوشیارانه آن در پیوند با رادیکالیسم طبقه کارگر، پشتوانه عظیمی در جهت پیشگیری و جلوگیری از آلت شدن این جنبش توسط دارودسته های بورژوازی، و تقویت امر انقلاب، سرنگونی رژیم ضد دموکراتیک و ضد کارگری حاکم، کسب قدرت سیاسی و به کف آوردن دموکراسی است.

یکی از محورهای اصلی مبارزه فوق، مبارزه برای حقوق و آزادی های سیاسی عمومی، که بیانگر منافع مشترک وسیعترین توده های مردم است، می باشد. مبارزه در این عرصه، از جمله با مطالبات زیر، همواره بخشی مهم از مضمون مبارزات جنبش دانشجویی را تشکیل می دهد:

- آزادی نامحدود عقیده، بیان، قلم، مطبوعات، رسانه ها و وسایل ارتباط جمعی.
- آزادی گردهمائی، تظاهرات، راه پیمائی، تحصن و اعتصاب.
- آزادی تحزب.
- آزادی اتحادیه ها و انجمن ها.
- آزادی فوری زندانیان سیاسی و عقیدتی.
- ممنوعیت سانسور مطبوعات و رسانه های جمعی.

ستاره دار کردن دانشجویان) و سرکوب وسیع خیابانی در سال 88 ... تجربه کرده است. این همه از سوی دیگر بیانگر کارکرد بی وقفه ماشین سرکوب سرمایه داران حاکم در مقابل خیزش دانشجویان علیه استبداد دولت دینی و حاکمیت به غایت ارتجاعی آن است.

پتانسیل مبارزاتی و جمعیت پرشمار جنبش دانشجویی (که بخش عمده آن را فرزندان کارگران و توده های زحمتکش جامعه تشکیل می دهند)، همواره برای رژیم استبدادی و سردمداران سرمایه داری حاکم، خطری بالقوه محسوب می شود. زیرا، با توجه به حجم عظیمی از مطالبات لگدمال و سرکوب شده توده های مردم، با کوچکترین روزنه و جرقه مبارزاتی، دانشجویان مبارز در حمایت از مبارزات انقلابی، به این صفوف می پیوندند. دقیقاً به همین دلیل تلاش بی وقفه جناح های مختلف و اپوزیسیون های رنگارنگ بورژوائی از دارودسته های حاکم مانند اصلاح طلبان حکومتی و جنبش "سبز"، و خارج از حاکمیت، مانند مجاهدین، سلطنت طلبان و لیبرال ها، در راستای به زیر سیطره کشیدن و تبدیل جنبش دانشجویی به پشت جبهه و پیاده نظام خود، تنها با دست به دست کردن مناسبات کنونی برای حفظ حاکمیت سرمایه داری، با جدیت در جریان است. ولی روی دیگر این صحنه، مبارزات پیگیر طبقه کارگر به عنوان وسیعترین و انقلابی ترین طبقه اجتماعی ایران

اوباش اجیر شده یا تحریک شده در تظاهرات و اعتراضات مردم.

● ممنوعیت دخالت هر نیروی نظامی و سرکوبگر در محیط کارخانه ها، دانشگاه ها، مدارس و غیره.

● معرفی و محاکمه همه آمران و عاملان سرکوب، کشتارها، ضرب و شتم، و دستگیری ها در اعتراضات توده های مردم.

● علنی بودن دادگاه ها با حضور هیئت منصفه.

● حق دفاع آزاد متهم و وکیل مدافع او و حق دسترسی کامل آنان به پرونده و مدارک اتهام.

● ممنوعیت هر نوع شکنجه جسمی و روحی، و تهدید برای اقرار گرفتن یا مجبور کردن به اعترافات و مصاحبه های تلویزیونی.

● لغو مجازات اعدام و هرگونه مجازات وحشیانه و قرون وسطائی مانند سنگسار، قطع یا ناقص کردن اعضای بدن، شلاق زدن و غیره.

● مبارزه با سیاست های اصلاح طلبانه (مذهبی و غیر مذهبی) که می کوشند مردم را همچنان زیر یوغ قانون اساسی ارتجاعی جمهوری اسلامی نگه دارند و به طور کلی مبارزه با همه خطوط سیاسی ای که در خدمت پیشبرد اهداف بورژوازی لیبرال و سرکردگی بورژوازی از هر جناح آنند.

● مبارزه با نظامی گری رژیم و همه اشکال بروز و تحکیم آن

● مصونیت محل سکونت و کار اشخاص از تعرضات.

● آزادی انتخاب شغل، محل اقامت و مسافرت.

● ممنوعیت کنترل نامه ها، بسته های پستی، مکالمات تلفنی، پیام های الکترونیکی و دیگر وسایل ارتباطات خصوصی اشخاص و سازمان ها.

● برابری حقوقی همه شهروندان و رفع هرگونه تبعیض جنسی، مذهبی، ملی و قومی، نژادی و غیره در محیط کار، شرایط استخدام، مزد و تصدی مسئولیت ها و در رابطه با نهادهای دولتی و خصوصی.

● جدائی دین از دولت، حکومت و آموزش و پرورش؛ قطع کمک های دولتی به نهادهای دینی؛ لغو امتیازات سیاسی، حقوقی، اجتماعی و اقتصادی روحانیت.

● عدم دخالت دولت در زندگی خصوصی افراد.

● مبارزه با وجود دادگاه های اختصاصی (مانند دادگاه نظامی، دادگاه انقلاب، دادگاه ویژه روحانیت و غیره).

● ممنوعیت دستگیری و زندانی کردن اشخاص بدون حکم کتبی دادستان.

● ممنوعیت دخالت هرگونه نیروی نظامی و سرکوبگر - پاسداران، نیروهای انتظامی و امنیتی، بسیجی ها و مأموران شخصی پوش و

رژیم سرمایه داری اسلامی روز به روز شرایط سخت تر و تحقیرآمیزتری را به ما تحمیل می کند. بیش از 5500000 نفر از جمعیت فعال نیازمند کار در کشور بیکارند! آمار تورم بالای 42%، گرانی سرسام آور زندگی کارگران و زحمتکشان را به مرگ و نیستی کشانده و فقر فزاینده خانواده ها را متلاشی کرده است!

وزیر کار دولت «تدبیر و امید» می گوید: «سیاست هایی که دو دهه گذشته تجربه کردیم فقرا را ضعیف تر و طبقه متوسط جامعه را به طبقه پایین نزدیک تر کرده است و این یعنی افزایش خط فقر.» از این بگذریم که «افزایش خط فقری» که «وزیر دانشمند» می گوید معنی ندارد و درست این است که گفته شود کسانی که درآمدهاشان زیر خط فقر است افزایش یافته اند و همچنین می توان گفت تورم و هزینه زندگی آن قدر بالاست که باید مزد حداقل رسمی چند برابر شود تا تازه به آستانه خط فقر برسد. با این همه هنوز در دولت روحانی نیز خبری از اعلام قطعی میزان درآمدی که اگر خانوارها نداشته باشند زیر خط فقرند مشخص نیست. این در حالی است که کارشناسان بازار کار می گویند: «25 درصد کارگران در ایران حداقل بگیر هستند و این به آن معنا است که حدود 3 میلیون کارگر در ایران حقوقی به میزان حداقل دستمزد 487 هزار تومانی دریافت می کنند که اغلب امکان

..... ●

آذر 1392

کارگران انقلابی متحد ایران

مبارزات خود را سازماندهی و گسترش دهیم

در روزهای اخیر کارگران نی بر نیشکر هفت تپه، کارگران پتروشیمی فجر در بندر امام خمینی، کارگران معدن چادر ملو یزد و پیش از آن کارگران پلی اکریل اصفهان و کارگران پروژه های پارس جنوبی در عسلویه به فاصله زمانی کوتاهی نسبت به هم دست به اعتصاب زدند. این کارگران در اعتراض به حقوق پامال شده خود در مقابل کارفرما، مدیریت و نیروهای سرکوبگر در محیط های کارگری به پا خاستند. خواست مشترک کارگران در خوزستان، بوشهر، اصفهان، یزد، تیریز، اراک و تهران اضافه شدن مزدها، پرداخت حقوق های معوقه، دریافت حق سختی کار، طرح طبقه بندی مشاغل، برگشت به کار کارگران اخراجی، لغو قراردادهای سفید امضاء و موقت و به رسمیت شناختن حق انعقاد پیمان های جمعی کار بین کارگران و کارفرمایان و کوتاه نمودن دست شرکت های تأمین نیروی انسانی، و تأمین امنیت شغلی می باشد.

رفقای کارگر!

کارگران مرد دارند، کودکان کار، بازنشستگان، مستمری بگیران و کارگران مهاجر ... بمراتب فلاکت بارتر است.

در گزارش صد روزه روحانی نیز شرایط معیشتی کارگران موضوعی فراموش شده بود: «در شرایطی که برنامه دولت برای کاهش تورم تا 35 درصد اعلام شده، حرفی از دستمزد سال آینده کارگران تحت تأثیر همین تورم 35 درصدی به میان نمی آید. ... تورم 35 درصد برای آن دسته از افرادی که دارایی هایشان هر روز گران و گران تر می شود نظیر برج سازان، مستغلاتی ها و کسانی که ثروت های ملی و ارزاق و کالاهای اساسی را در اختیار دارند خوب است اما این وضعیت مردم را فقیر تر و طبقه کارگر را بینوا تر می کند ... آقای روحانی می گوید نقدینگی از 67 هزار میلیارد تومان به 470 هزار میلیارد تومان رسیده، ... 75 درصد از نقدینگی ها در اختیار 5 درصد از جامعه است ...» (آفتاب - رئیس دانا-92/9/10)

در شرایطی که افزایش دستمزدهای سال 93 مبهم است، دولت بحث جایگزینی سبدهای کالایی برای مشمولان قانون کار مطرح کرده، که کارگران در سال های قبل تجربه بن کالا و بن نقدی ناچیز آن را تجربه کرده و آگاهند این راهکار شکست خورده گره مشکلات عظیم طبقه کارگر را باز نخواهد کرد. دستمزدهای

تأمین هزینه های خود با این ارقام را نداشته و ناچارند به انجام کارهای دوم و سوم در طول یک شبانه روز روی بیاورند. ... ایران هم اکنون یکی از ارزانترین نرخ های دستمزد جهان را داراست و سالیان متمادی است که گره دستمزد واقعی برای شاغلان مشمول قانون کار حل نشده است. اهمیت پایین ماندن حداقل دستمزد گروه های تابع قانون کار در ایران که به گواه آمارها حدود 12 میلیون نفر هستند که با خانواده ها تقریباً بیش از 30 میلیون نفر از کل افراد جامعه را تشکیل می دهند این است که به دلیل افزایش نرخ تورم و افت شدید ارزش ریال، خط فقر امروز بالای یک میلیون تومان قرار دارد. به عبارت دیگر با وجود اینکه بیشتر نیروهای مشمول قانون کار در ایران ماهیانه ارقامی بین یک میلیون تومان و یا بیشتر در هر ماه دریافت می کنند اما همواره در مرز خط فقر حرکت می کنند و ممکن است با بروز یک نوسان در وضعیت قیمت ها، ریزش شدیدی در گروه های بالای خط فقر به زیر این خط اتفاق بیفتند.» (92/9/20 - آفتاب) این وضعیت اسفبار شاغلان مشمول قانون کار، برای بخش اعظم کارگرانی که توسط همین قانون از شمول آن کنار گذاشته شده اند، بیکاران، کارگران اخراجی و تعدیل شده، کارگران فصلی و ساختمانی، کارگران کوره پزخانه ...، زنان کارگر که دریافتی پایین تری نسبت به

بی تردید شرایط تحمیلی کنونی به نفع ما نبوده و هستی ما و آینده فرزندانمان را هر چه بیشتر به تباهی سوق می دهد، مبارزات ما برای اعلام نارضایتی از این اوضاع با گسترش مبارزات سراسری متحد، متشکل (تشکل های مستقل) حول خواست های کارگران و زحمتکشان ایران در محورهای دموکراتیک، سیاسی - اقتصادی، ما را قادر خواهد ساخت که نقش فعال در ایجاد دگرگونی ریشه ای تحولات آتی ایفا نماییم و جایگاه خود را از «هیچ» به «همه چیز» تبدیل سازیم.

کارگران انقلابی متحد ایران



ساخت تأسیسات لوکس جام جهانی بر

پیکر خونین کارگران

شیده رخ فروز

در برخی شرایط، سرمایه داری علاوه بر استثمار نسبی و مطلق کارگران، از نوعی برده داری مدرن طبقه کارگر نیز سود می جوید.

بازار بردگی انسان ها برای بهره کشی بیشتر،

کنونی که کفاف 10 روز زندگی را هم نمی دهد، ماه ها پرداخت نمی شود، اما حضرات با بیشرمی در برابر افزایش دستمزد، راهکار پرداخت وام های کم بهره به کارگران را پیشنهاد می دهند تا در کنار کارفرمایان سودجو، بانک ها نیز با مطالبه بهره و تأخیر باز پرداخت قسط، دسترنج کارگران را به عنوان بدهکار بچاپند. بانک هایی که وام های نجومی را با نازل ترین شرایط به سرمایه داران دولتی و خصوصی اختصاص داده و یکی از عرصه های اصلی اختلاس ها و سوء استفاده های مالی کلان آنان می باشند. همان گونه که از پرداختی و دارائی کارگران (حق بیمه نزد سازمان تأمین اجتماعی) انواع پاداش های میلیاردی، کارت های هدیه، پرداخت های نقدی کلان، به مدیران، رؤساء، نمایندگان مجلس، وزرا، نمایندگان تشکل های به اصطلاح کارگری، بنیادها و مؤسسات وابسته به سرمداران رژیم و جانیان حکومتی، طی سال ها بذل و بخشش های وسیع صورت گرفته است. توقع جانیان فاسد صاحب زر و زور، از کارگران ایفای نقش قربانی و تماشاچی در پیش صحنه این نمایش سیاه و ظالمانه است تا با وعده سبد کالا و وام بانکی، سناریوی تعیین مزد حداقل را برای سال 93 نیز به گونه ای بپیچند که کماکان قدرت خرید طبقه کارگر در حد همان سال 58 باقی بماند.

با وابستگی همه جانبه کارگران به کارفرمایان دولتی و خصوصی و در اختیار گرفتن نیروی کار به شکل شبانه روزی، که به پدیده ای عادی در برخی نقاط جهان تبدیل گشته است، نوعی برده داری سرمایه دارانه است.

طبق آمارهای جهانی در حال حاضر حداقل 30 میلیون نفر در کشورهای مختلف به بردگی مشغولند: از قاچاق بردگان جنسی و کارگر گرفته تا اسارت به خاطر بدهی و افرادی که پس از دریافت وام های کوچک، مجبور به کار اجباری دائمی برای وام دهنده هستند. کار اجباری بدون مزد که به خصوص در مورد کودکان و زنان در بخش هایی از جهان رواج دارد، سوء استفاده از کودکان به ویژه در زمان جنگ، ازدواج اجباری دختران نوجوان به منظور بهره کشی دائمی از آنان و به کار گماردن افراد در مشاغل سخت به منظور بهره برداری مالی، از دیگر موارد برده داری مدرن به حساب می آیند. این وضعیت علاوه بر مناطقی که کمتر توسعه یافته اند، در کشورهای پیشرفته و ثروتمند جهان چشمگیر است. نیاز این کشورها به نیروی کار ارزان، و عرصه فعالیت سودآور قاچاقچیان انسان، هزاران کارگر را تحت شرایط کار با پایین ترین مزد یا حتی در مقابل امکانات اولیه زندگی، به سنگین ترین کارها می گمارند.

پس از مدت ها سکوت، اخیراً از اقدامات ضد انسانی دولت قطر در احداث استادیوم و تأسیسات لازم برای برگزاری جام جهانی فوتبال 2020 (که خود صنعتی سودآور است)، که به بهره کشی فاجعه بار کارگران مهاجر انجامیده است، پرده برداشته شد. براساس گزارشی که روزنامه ها طبق اسنادی از سفارت نپال منتشر کردند، بیشتر کارگران مهاجری که به قطر می آیند از کشور فقیر نپال هستند: « نحوه رفتار کارفرماها با کارگرانی که تأسیسات مورد نیاز جام جهانی را می سازند، نرخ مرگ، بیکاری و بدبختی را در این کشور جهش داده است. ... صدها کارگر در طول مدت احداث تأسیسات جام جهانی در قطر کشته و هزاران نفر دیگر مجروح شده اند» (شرق 92/8/28)

برای سرمایه داران و دولتهای حامی طبقات حاکم تنها یک انگیزه مطرح است و آن هم بیرون کشیدن هرچه بیشتر کار اضافی از گرده کارگران (از کار زنده) برای سرمایه که کار مرده است و مانند زالو تنها با مکیدن کار زنده به حرکت درمی آید و هرچه بیشتر بمکد با نشاط تر می شود! اسناد از «مرگ روزانه یک کارگر» در قطر، طی کار ساخت تأسیسات لوکس و تجملاتی که فیفا برای برگزاری جام جهانی طلب می کند، و نیز هشت برابر شدن مرگ کارگران در این کشور ثروتمند، حکایت دارد. قوانین ستمگرانه کار در قطر و

حق تشکل) کارگران در جامعه به اصطلاح «متمدن و مدرن» سرمایه داری است. دولت قطر تاکنون نه پاسخی به این فجایع داده و نه تلاشی برای بهبود این وضعیت نموده است. اگر در این رابطه اعتراض عمومی جهانی به وجود نیاید این دولت به چنین رفتار برده دارانه ای قطعاً تا سال 2020، که تأسیسات و استادیوم های مورد نیاز میزبانی جام جهانی فوتبال آماده شود، بی وقفه ادامه خواهد داد.



گم شدن هویت کودکان بی شناسنامه و مادران در غبار نادیده گرفتن عمدی قانون

شیده رخ فروز

در بسیاری از مناطق ایران زنانی زندگی می کنند که به دلیل ثبت نشدن ازدواج شان در مراجع رسمی، با داشتن تعدادی فرزند، از ابتدایی ترین حقوق انسانی محروم اند و نادیده گرفته می شوند. این زنان و کودکان بی هویت، در برابر موانع قانونی فاقد هرگونه حامی و نهاد حمایتگر اجتماعی اند و برای ادامه زندگی، با مشقات عدیده ای دست و پنجه نرم می کنند. حاکمیت دولت دینی کنونی که با

محرومیت شدید کارگران از استانداردها و دستاوردهای به رسمیت شناخته شده کارگری، به غایت غیر انسانی است: «قطر که یکی از ثروتمندترین کشورهای دنیاست، از پرداخت دستمزد کارگران خودداری می کند، حتی آنها را گرسنه نگه می دارد. ... بسیاری از کارگران ساختمان در قطر در شرایط کاری بسیار خطرناک و وضعیت مسکن بسیار بد زندگی می کنند ... به این کارگران اغلب برای ماه ها دستمزدی پرداخت نمی شود. یکی از مدیران پروژه های ساخت و ساز از این کارگران به عنوان "حیوان" نام برده است. کارگران نپالی در تابستان داغ قطر که دمای هوا تا 45 درجه هم می رسد، مجبورند هفت روز در هفته و 12 ساعت در روز کار کنند. کارفرماها علاوه بر نپرداختن دستمزد به آنها، حتی پاسپورت و سایر مدارک هویتشان را هم می گیرند. برخی کارگران از بردگی گریخته و به سفارت نپال پناه برده بودند ولی فقدان اوراق هویتی مانع بازگشت آنها شده بود.» (همانجا)

استفاده کارفرمایان از سیستم اسپانسری به نام «کفالت» در رابطه با کارگران مهاجر، اختیار کامل کارگر را به کارفرما می دهد و دست وی را برای هرگونه سوء استفاده باز می گذارد. کشته شدن یا ضرب و شتم کارگر محروم به دست کارفرمایی که او را «حیوان» می نامد، بارها و بارها گزارش و یکی از پیامدهای بی حقوقی و بی سازمانی (عدم برخورداری از

رسوخ و سرکشی در شخصی ترین زوایای زندگی مردم، تنها آنان را با قوانین شرعی و روی کاغذ ملاک قرار می دهد، با گسترش فقر اقتصادی و اشاعه فقر فرهنگی، عامل اصلی این تیره روزی ها است. این پدیده بویژه در مناطقی که از فقر، بیکاری و اعتیاد فزاینده رنج می برند، حادثتر است و قربانیان اصلی آن زنان و کودکانند: «به دلیل وضعیت بدی که خانواده ما داشت پدرم حاضر شد تا مرا به ازای 2 میلیون تومان به عقد یک تبعه افغانی در بیاورد ... به دلیل اینکه من و همسرم دارای شناسنامه نبودیم ازدواج ما در هیچ کجا به ثبت نرسید و همسرم نیز پس از یک سال به بهانه اینکه مقدمات زندگی ما را در افغانستان فراهم کند به کشورش بازگشت اما دیگر هیچ گاه بازنگشت... وضعیت خودم مهم نیست اما می خواهم فرزندم به سرنوشت من دچار نشود اما واقعیت این است که این بچه از نظر قانون نه پدر دارد و نه مادر! زهرا زندگی خود و فرزندش را با کار در یک مانتوفروشی به ازای دریافت 70 هزار تومان حقوق تأمین می کند و هنگامی که از وی می پرسیم چگونه با این درآمد می تواند زندگی خود را اداره کند؟ پاسخ می دهد: شما توانش را ندارید!»

«زندگی مشترک را بدون هیچ حق و حقوق قانونی آغاز کردم و پس از گذشت چندین سال زندگی، شوهرم بدون هیچ دلیلی به بهانه کار

به امارات سفر کرد و با داشتن چهار فرزند در این وادی تنهیم گذاشت. ... متأسفانه از راه قانون نمی توان به حق و حقوق خودم و یا فرزندانم دست پیدا کنم، زیرا به هر تشکیلات قانونی که مراجعه می کنم و خواستار دریافت حق و حقوق فرزندانم می شوم می گویند سند ازدواجت کو؟ ... مشکل اینجاست که به همین دلیل برای گرفتن شناسنامه فرزندانم نیز با مشکل روبه رو شده ام و به ناچار آنان نیز از حقوق خود محروم شده اند. ... هر چند که از مزایای سند ازدواج تا این حد بی اطلاع بودم اما یک بار هم که به شوهرم برای گرفتن آن پیشنهاد دادم با خشم او روبرو شدم و از ترس وی دیگر حرفی به میان نیاوردم.» (آفتاب - 92/7/28)

طبق آمارهای رسمی در برخی از مناطق روستایی و استان های محروم بیش از 50 درصد ازدواج های زنان به ثبت نرسیده است و در کنار آن بسیاری از مردان به دلیل اینکه برای ازدواج مجدد نیازی به اجازه همسر اول نداشته باشند از ثبت ازدواج خودداری می ورزند. فرزندان بی شناسنامه این خانواده ها با موانع قانونی پیش رو، در اسفبارترین شرایط ممکن در جامعه رها گردیده، از تحصیل بازمانده، حتی یارانه ای نیز به آنان تعلق نمی گیرد!

از سویی قانون و مراجع قانونی که به عنوان اصلی ترین مانع، برخورداری از ابتدایی ترین حقوق لازمه حیات را از این زنان و کودکان سلب نموده اند، در برابر این معضل تنها به پاک کردن صورت مسأله اکتفا کرده اند: «یک بار تلاش نمایندگان مجلس برای حل این مشکل از دو طرف به بن بست رسید، از یک سو دولت وقت زیر بار مسئولیت نرفته و از سوی دیگر، شورای نگهبان، مصوبه مجلس را مردود اعلام کرده، زیرا بار مالی به دولت تحمیل می کرد و این برخلاف قانون اساسی است. به ظاهر همین تلاش نافرجام، کافی بوده تا دیگر کسی پیگیر رفع موانع قانونی مشکل نباشد.» (افتاب - 92/9/21)

زندگی هزاران کودک و زن بی پناه و محروم از حداقل های زیستن به بهانه داشتن «بارمالی» توسط دولتمردان و قانونگذارانی به تباهی کشانده می گردد، که علاوه بر قبضه نمودن اصلی ترین اهرم های اقتصادی، سیاسی و اجتماعی کشور، با ارقام نجومی دزدی ها، حیف و میل نمودن ها، اختلاس ها، برخورداری از رانت های دولتی، وام های دریافتی کلان، دریافت رشوه و پاداش های میلیاردی که در واقع از دسترنج کارگران و توده های زحمتکش کسب می کنند، دستاوردی جز تحمیل فلاکت به جامعه ندارند.

اعمال قوانین متناقض و تبعیض آمیز در سرپای نظام عقب مانده حقوقی حاکم و نحوه اجرای آن، که به صورت تضاد حل ناشدنی، سرنوشت توده های محروم را قربانی تداوم وضع موجود می نماید به نحو غیرانسانی ضدیت با زنان (به هیچ گرفتن زن و ستم بر وی) و افراد غیر بومی را نشان می دهد: «مصوبه ای در مجلس تدارک دیدیم که جهت بررسی به شورای نگهبان فرستاده شد، اما بنا بر اصل قانون اساسی، چون بار مالی به دولت تحمیل می کرد، مردود شد، چرا که اگر این افراد تبعه ایران شوند، باید از همه حقوق شهروندان ایرانی مانند دریافت یارانه، حق سلامت و بهداشت و تحصیل رایگان، اشتغال و ... بهره مند شوند. ... بحث تابعیت در قوانین کشورها از جمله امور بسیار مهم و جدی است که گاه از خون نشأت می گیرد و گاه به خاک، به این صورت که یا تابعیت پدر مورد استناد قانون قرار می گیرد و یا محل تولد فرد. البته در کشور ما شیوه تعیین تابعیت افراد به صورت مطلق خونی است و به صورت مشروط، خاک را نیز دربر می گیرد. به این صورت که در قانون مدنی ذکر شده که اگر فردی متولد ایران از مادری ایرانی و پدری از اتباع خارجه، بلافاصله پس از رسیدن به هجده سال تمام، دست کم یک سال در ایران اقامت کرده باشد، می تواند تابعیت

شورائی کارگران و زحمتکشان شهر و روستا و با درهم شکستن کامل موجودیت ستمگرانه و غیرانسانی حکومت اسلامی، راه را برای چاره جوئی و تخصیص امکانات لازم برای پرورش جسمی، فکری و نیز سرزندگی تمامی شهروندان جامعه، هموار می سازد.

کارگران و حوادث کار: آتش سوزی در کارخانه سیمان دشتستان

شیده رخ فروز

باز هم کارگران در محیط کار دچار حادثه گردیدند. 7 کارگر کارخانه تولید سیمان دشتستان در منطقه برازجان استان بوشهر (کیلومتر هفت جاده برازجان - شیراز) که مشغول تخلیه مواد مازاد در دستگاه گریپت کولر (دستگاه خنک کننده مواد) در کوره بودند، به دلیل پس زدن مشعل کوره بر اثر فوران و پاشیدن مواد مذاب دچار سوختگی شدید شدند. در این آتش سوزی که منجر به سوختگی با درصد بالا گردید، پس از اطفاء حریق این کارگران به بیمارستان برازجان منتقل شدند اما سه تن از آنان به علت شدت سوختگی به مرکز سوختگی گناوه انتقال یافتند.

با آنکه سالهاست زنگ خطر آمار فزاینده حوادث کار زیر گوش کارفرمایان دولتی و خصوصی و مسئولان ذی ربط به صدا درآمده، نسبت به حفظ امنیت جان کارگران در

کشورمان را دریافت کند و در غیر این صورت بیگانه به شمار می رود.» (همانجا)

رژیم حاکم که علاوه بر ستم های خاص جامعه سرمایه داری بر اکثریت توده ها و بر بستر بی حقوقی و انواع ستم و تبعیض های قرون وسطائی علیه زنان، قوانین ارتجاعی را به مدد نهادهای سرکوبگر خویش تحمیل می نماید، ظرفیتی بیش از تباه سازی حیات جامعه ندارد. به رسمیت شناختن حق زنان مانند حق مردان به عنوان نماینده خانواده در ارتباط با همه مراجع دولتی و غیر دولتی، حق برابر زنان با مردان در تربیت و سرپرستی فرزندان خود، لغو وابستگی های قانونی زن به شوهر، لغو چند زنی و صیغه، حق برابر زنان با مردان در جدائی و طلاق، ثبت ازدواج و طلاق به صورت مدنی و غیردینی در دفترهای دولتی یا شهرداری ها، تنظیم قوانینی برای به رسمیت شناختن و تضمین حقوق کودک در جامعه، نگهداری و تربیت کودکان و نوجوانان زیر 18 سال بدون سرپرست و یا با سرپرستان فاقد صلاحیت، تحت اداره ارگان های خودگردان منطقه ای یا محلی و به هزینه دولت یا شهرداری ها با کیفیتی شایسته شهروندان کشور، حل مسأله سرپرستی کودکانی که والدینشان از هم جدا شده و درباره سرپرستی کودکان خود به توافق نمی رسند، براساس تقدم نفع این کودکان، توسط مرجع صالح و ... اقداماتی اند که تنها به دست دولت دموکراتیک

محیط کار، ذره ای به وظایف قانونی خود و پیشگیری از فجایع کار عمل ننموده اند. بارها کارگران نسبت به خطر وقوع حادثه و عدم رعایت ایمنی محیط کار (حوادث در معادن) حتی کتباً هشدار داده اند اما نه تنها گوش شنوایی در کار نبوده، بلکه حتی پس از رخ دادن حادثه، کارگران حادثه دیده قربانی اهمال کاری سودجویان سرمایه دار گردیده و پرونده حادثه به فراموشی عمدی سپرده شده است. در این گونه حوادث نه تنها مسئولان و مسببین شناخته و مجازات نمی گردند، بلکه بی مبالاتی و قصور کارگر پیش پا افتاده ترین علت، برای گریز از عواقب حوادث ذکر می شود. حوادث پی در پی در فواصل زمانی کوتاه در بزرگترین مراکز صنعتی مانند پروژه های پارس جنوبی، صنایع پتروشیمی، خطوط لوله های گاز و نفت، پالایشگاه ها، صنعت ساختمان سازی (ریزش بر اثر گودبرداری های غیر اصولی، سقوط و گازگرفتگی در چاه، سقوط داربست کاران...) گرفته تا در کارگاه ها و مراکز کوچکتر، که منجر به مصدومیت شدید، نقص دائمی اعضای بدن و مرگ می گردد، محیط کار را به قتلگاه کارگران تبدیل نموده است. یکی از راه های سودجویی سرمایه داران و کارفرمایان صرفه جویی در هزینه های تولید، از جمله فراهم نکردن امکانات و تجهیزات ایمنی در محیط کار و قرار ندادن آنها در دسترس کارگران

است. این صرفه جویی حتی شامل ابتدایی ترین امکانات مانند لباس، دستکش، کلاه کار و غیره می شود. از سوی دیگر شدت آهنگ کار و تولید بیشتر در زمان کمتر، ساعات کار طولانی، خستگی کار کردن حتی در 2 شیفت، کار سنگین بویژه در شیفت شب، کار با دستگاه و وسایل دارای نقص فنی (که نیاز به خارج کردن از خط تولید و انجام تعمیر دارند) و ... کارگران را در شرایط طاقت فرسایی قرار می دهد که هر لحظه خطر رخ دادن حادثه ای ناگوار، به آسانی در کمین جانانشان است. این وضعیت در مراکزی که در نقاط دورافتاده و خارج از شهر واقع شده و معمولاً سرکشی و بازرسی در آنها صورت نمی گیرد، در ابعاد فاجعه بارتتری رخ می دهد و اغلب حتی بر روی این حوادث سرپوش گذاشته می شود. حین حوادث کار، نجات، کمک رسانی، عملیات انتقال و درمان مجروحین با ضعیف ترین و کمترین امکانات و اتلاف زمان که از قبل هیچ گونه تدبیری برای آن مهیا نشده است، بر عمق فاجعه می افزاید چرا که کارگران موقعیتی بیش از یک نیروی کار (کالا) مزدبگیر، که یک نیروی کار دیگر از خیل انبوه بیکاران جای خالی نفر قبل را خواهد گرفت، ندارند و در غیاب هرگونه تشکل مستقل پشتیبان آنان که با قاطعیت از حقوق و قوانین پایمال شده و دستاوردهای مبارزات کارگران دفاع و صیانت کند، سرمایه داران و

خاکسپاری، بسیاری از اهالی روستا که کنجکاو بودند تا سرانجام این دو قاتل را از نزدیک ببینند، در مقابل خانه قاتلان جمع شدند و حتی برخی از آنها با موبایل از اجساد این دو قاتل عکس گرفتند... محمد 7 ساله یکی از کودکان روستا بود که خبر اعدام این دو قاتل حسابی او را کنجکاو کرده بود. پس از این ماجرا او مدام درباره اعدام و اینکه چطور یک قاتل به دار آویخته می شود سؤال می کرد...»

سال هاست که ابعاد گسترده موج اعدام های رژیم از چنان آمار بالایی برخوردار است که ایران رتبه اول جهانی را به لحاظ اعدام شهروندان به خود اختصاص داده است. کارنامه خونین و سیاه جمهوری اسلامی که با برپائی بساط دار و شکنجه، کشتارهای دهه 60 و فاجعه قتل عام زندانیان سیاسی در سال 67 و به موازات آن به دار کشیدن قربانیان بی شمار اجتماعی، یکی از چهره های حیات ننگین حاکمان را تشکیل می دهد. فقر فزاینده و انواع محرومیت های تحمیل شده به توده های مردم که ارتباط مستقیم با سیاست های ضد کارگری و ضد دموکراتیک حکومت اسلامی دارد، ریشه بسیاری از معضلات جامعه و رشد بالای جرائم را تشکیل می دهد. به همین دلایل علیرغم تمامی بگیر و ببندها، مجازات های قرون وسطائی و برپائی بساط دار زدن خیابانی و در ملاء عام، چرخه این

کارفرمایان تنها به اضافه ارزشی که این کالایشان، یعنی نیروی کار، می آفریند، می اندیشند.

سوختن 7 کارگر کارخانه سیمان دشتستان سوختن 7 خانوار کارگری با تک تک اعضای آن در آتش سودورزانه سرمایه داران حاکم است. بار دیگر شعله های این آتش از کدام مرکز کار زیانه خواهد کشید و چه تعداد کارگر را قربانی خواهد ساخت؟!

مرگ خاموش کودکان

شاهد دارهای خیابانی

آرش جاوید

«اعدام بازی، جان پسر 7 ساله را گرفت. کنجکاوای پسر بچه 7 ساله درباره شنیدن خبر اعدام 2 نفر از مجرمان روستا در زندان عادل آباد شیراز، حادثه دلخراشی را رقم زد. وقتی او در خانه تنها بود تصمیم گرفت صحنه اعدام این دو قاتل را بازسازی کند اما همین کنجکاوای مرگ او را به دنبال داشت.» (همشهری 92/8/28)

مرگ دلخراش محمد کودک 7 ساله روستایی، واقعیتی تلخ از بازتاب سیاست اعمال خشونت عریان و در ملاء عام جمهوری اسلامی و در عین حال تأمل برانگیز است: «روز

ولادیمیر ایلیچ لنین

اعتصاب های اقتصادی و سیاسی

ترجمه سهراب شباهنگ

یادداشت مترجم

لنین مقاله زیر را در 31 ماه مه 1912، پس از اعتصاب بزرگ و خونین کارگران معدن طلای لنا و در شرایط برآمد جنبش کارگری در سال های 1911 و 1912 پس از رکود چند ساله جنبش کارگری در اثر شکست انقلاب 1905 روسیه و سلطه ارتجاع استولیپینی نوشته است. غیر از نکات تاریخی مهمی که درباره جنبش کارگری روسیه در دهه نخست سده بیستم (که مهم ترین جنبش کارگری آن زمان در کشورهای سرمایه داری بود) در این نوشته وجود دارد، انگیزه اصلی ترجمه این مقاله، بحث مهم و کهنه نشدنی اعتصاب های اقتصادی و اعتصاب های سیاسی طبقه کارگر و رابطه بین آنهاست. این مسأله به ویژه از آنجا که به شکل گیری و تحکیم بینشی همه جانبه (کنکرت) از مبارزه طبقاتی پرولتاریا و عرصه های مختلف این مبارزه و اشکال مختلف سازمانی طبقه کارگر و اشکال مختلف مبارزه و پیوند میان آنها کمک می کند، یکی از مسایل روز جنبش کارگری است. نکته مهم دیگر این مقاله نه تنها ضرورت مبارزه سیاسی طبقه کارگر، بلکه تکیه بر این نکته است که «در اعتصاب سیاسی، طبقه کارگر همچون طبقه پیشرو کل مردم پا پیش می گذارد. در چنین مواردی پرولتاریا نه صرفاً نقش یکی از طبقات جامعه سرمایه داری، بلکه نقش راهنما، پیشرو و رهبر را ایفا می کند. ایده های سیاسی ای که در جنبش تظاهر می یابند کل مردم را دربر می گیرند؛ یعنی به شالوده و عمیق ترین شرایط زندگی سیاسی کل کشور مربوط می شوند.»

معضلات توسط خود رژیم بازتولید و قربانیان بیشتری را از فرودست ترین اقشار جامعه به ورطه هلاکت می کشاند. از سوی دیگر اعدام در میدان ها و معابر شهرها که خود اشاعه خشونت عریان و پاسخ گویی به مسائل به روش پاک کردن صورت مسأله یا ارتکاب قتل عمد با پشتوانه قانون توسط رژیم می باشد، نوعی چنگ و دندان نشان دادن (ارعاب) به اعتراض توده ها در برابر نابسامانی ها و تشدید جو سرکوب پلیسی در جامعه است. بازتاب گسترده این سیاست در بعد اجتماعی- فرهنگی آن، ترویج، آموزش و یادگیری رفتارهای خشن، بیرحمانه، انتقام جویانه و ارتقا آن به سطح فرهنگ عمومی جامعه است که مستقیماً بر اذهان کودکان، جوانان و مردم تأثیرات تباہ کننده بر جای نهاده و به مانعی در برابر اتحاد، همدلی و اراده آگاهانه لازم برای برچیدن بساط ظالمانه حاکم در تمامی ابعاد آن، بدل شده است.

محمد کودک 7 ساله روستای فیشور استان فارس، آخرین قربانی سیاست های ددمنشانه حاکمان نیست. تا هنگامی که فشار چنگال های سیاه جمهوری اسلامی بر گلوی جامعه، استمرار خفقان، مرگ، تباہی، ویرانی، و انحطاط به بار می آورد، به سوگ محمد های بی شماری خواهیم نشست.

۱۹۰۷ بود. طی ۱۵ سال، از ۱۸۹۴ تا ۱۹۰۸، که بررسی منظم آمار اعتصاب در اروپا شروع شده، بزرگ ترین شمار اعتصاب کنندگان در یک سال ۶۶۰۰۰۰ نفر برای آمریکا ثبت شده است.

در نتیجه، کارگران روسیه، نخستین کارگران در جهان بودند که مبارزه اعتصابی را در مقیاس توده ای، که در سال های ۱۹۰۷-۱۹۰۵ شاهد آن بودیم، تکامل بخشیدند. اکنون کارگران انگلیس هستند که به جنبش اعتصابی در زمینه اقتصادی توان و نیرو می دهند. کارگران روسیه نقش پیشرو خود را مدیون قوت بیشتر، سازماندهی بهتر یا تکامل بالاتر نسبت به کارگران اروپای غربی نیستند، بلکه این نقش ناشی از این واقعیت است که تاکنون اروپا وارد بحران های ملی ای که در آنها توده های پرولتر نقش مستقلی برعهده گیرند نشده است. هنگامی که چنین بحران هائی [در اروپا] پا بگیرند، اعتصاب های توده ای در اروپا حتی پرتوان تر از اعتصاب های روسیه در سال ۱۹۰۵ خواهند بود.

نسبت اعتصاب های اقتصادی به اعتصاب های سیاسی [در دوره ۱۹۰۷-۱۹۰۵] چه بود؟ پاسخ آمارهای دولتی چنین است:

لنین در اینجا مانند بسیاری از آثار دیگرش نشان می دهد که بورژوازی به شیوه های مختلف (از جمله از طریق نفوذ در جنبش کارگری) با استقلال طبقاتی پرولتاریا و با رهبری پرولتاریا مقابله می کند. (س. ش.)

از ۱۹۰۵ تاکنون آمارهای رسمی اعتصاب که به وسیله وزارت بازرگانی و صنعت ارائه شده اعتصاب ها را به اقتصادی و سیاسی تقسیم کرده است. این تقسیم بندی اعتصاب ضروری بود زیرا وضعیت واقعی موجب تکامل اشکال متمایزی از جنبش اعتصابی شده است. ترکیب اعتصاب اقتصادی و سیاسی یکی از ویژگی های اصلی این اشکال است. اکنون که جنبش اعتصابی تجدید حیات یافته، به نفع تحلیل علمی و برخورد هشیارانه به رویدادهاست که کارگران به دقت به این جنبه متمایز جنبش اعتصابی در روسیه نگاه کنند.

برای شروع، چند رقم اساسی از آمارهای دولتی در مورد اعتصاب ها را نقل می کنیم. طی سه سال ۱۹۰۷-۱۹۰۵، جنبش اعتصابی در روسیه چنان اوجی پیدا کرد که در جهان بی سابقه بود. آمارهای دولتی تنها در مورد [اعتصاب] کارخانه هاست و کارگران معدن ها، راه آهن، ساختمان و دیگر شاخه های کار مزدی را دربر نمی گیرد. اما حتی صرفاً در کارخانه ها شمار اعتصاب کنندگان ۲۸۶۳۰۰۰ یا اندکی کمتر از ۳ میلیون در سال ۱۹۰۵، ۱۱۰۸۰۰۰ در سال ۱۹۰۶ و ۷۴۰۰۰۰ در سال

شمار اعتصاب کنندگان (به هزار نفر)

سال	1905	1906	1907
اعتصاب های اقتصادی	1439	458	200
اعتصاب های سیاسی	1424	650	540
کل	2863	1108	740

ایفا می کند، جنبش را عمومیت می بخشد و ارتقا دهنده جنبش به سطحی بالاتر است.

مثلا در سه ماهه نخست سال 1905، اعتصاب های اقتصادی به نحو قابل توجهی بر اعتصاب های سیاسی غلبه داشتند، شمار اعتصاب کنندگان اقتصادی 604000 و شمار اعتصاب کنندگان سیاسی 206000 نفر بود. اما در سه ماهه آخر سال 1905 این نسبت معکوس شد: شمار شرکت کنندگان در اعتصاب های اقتصادی در این دوره 430000 و شمار اعتصاب کنندگان سیاسی 847000 نفر بود. این بدان معنی است که در مرحله آغاز جنبش، بسیاری از کارگران مبارزه اقتصادی را در اولویت قرار می دادند در حالی که در اوج جنبش، جریان به عکس بود. اما همواره بین اعتصاب اقتصادی و اعتصاب سیاسی پیوند وجود داشت. بدون چنین پیوندی، تکرار می کنیم، جنبش واقعا بزرگ، جنبشی که به اهداف بزرگ نایل شود غیر ممکن خواهد بود.

در اعتصاب سیاسی، طبقه کارگر همچون طبقه پیشرو کل مردم پا پیش می گذارد. در چنین

این [آمار] نشان دهنده پیوند نزدیک و اجتناب ناپذیر بین دو نوع اعتصاب [اقتصادی و سیاسی] است. به هنگام اوج (در سال 1905)، پایه اقتصادی مبارزه در وسیع ترین حالت خود بود؛ در آن سال اعتصاب سیاسی بر پایه استوار و محکم اعتصاب های اقتصادی قرار داشت. شمار اعتصاب کنندگان اقتصادی بیش از اعتصاب کنندگان سیاسی بود.

می بینیم که با فروکش کردن جنبش در سال های 1906 و 1907، پایه اقتصادی محدود تر شد: شمار اعتصاب کنندگان اقتصادی در سال 1906 به 40% و در سال 1907 به 30% کل اعتصاب کنندگان کاهش یافت. نتیجه اینکه، اعتصاب اقتصادی و اعتصاب سیاسی پشتیبان یکدیگرند و هریک منبعی برای دیگری است. تا هنگامی که این اشکال اعتصاب با یکدیگر در پیوند نزدیک نباشند، جنبش وسیع توده ای - و بالاتر از آن، جنبشی که اهمیتی در سطح ملی داشته باشد، ناممکن است. در مرحله آغازین جنبش، اعتصاب اقتصادی غالبا نقش بیدار کننده و برانگیزنده بخش های عقب مانده را

مواردی پرولتاریا نه صرفاً نقش یکی از طبقات جامعه سرمایه داری، بلکه نقش راهنما، پیشرو و رهبر را ایفا می کند. ایده های سیاسی ای که در جنبش تظاهر می یابند کل مردم را دربر می گیرند؛ یعنی به شالوده و عمیق ترین شرایط زندگی سیاسی کل کشور مربوط می شوند. این خصلت اعتصاب سیاسی، همان گونه که تمام پژوهش های علمی در مورد دوره ۱۹۰۷-۱۹۰۵ خاطر نشان کرده اند، تمام طبقات و البته به ویژه وسیع ترین، پرشمارترین و دموکرات ترین بخش جنبش یعنی دهقانان و غیره را به حرکت در آورد.

از سوی دیگر، برای توده زحمتکشان هرگز «پیشرفت» عمومی کشور بدون [برآورده شدن] خواست های اقتصادی، بدون بهبود فوری و مستقیم شرایط شان قابل تصور نیست. توده ها تنها هنگامی وارد جنبش می شوند، هنگامی با قوت در آن شرکت می کنند، بدان ارج می گذارند و از خود قهرمانی، فداکاری، پشتکار و وفاداری به هدف عالی نشان می دهند که این هدف عالی شرایط زندگی کسانی را که کار می کنند بهبود بخشد. غیر از این هم نمی تواند باشد، زیرا شرایط زندگی کارگران در زمان های «معمولی» به نحوی باور نکردنی دشوار است. طبقه کارگر با مبارزه برای بهبود شرایط زندگی خود، از لحاظ اخلاقی، فکری و سیاسی هم پیشرفت می کند و برای دستیابی به اهداف بزرگ رهایی بخش تواناتر می گردد.

آمار اعتصاب های منتشر شده توسط وزارت بازرگانی و صنعت، اهمیت بالای مبارزه اقتصادی کارگران در دوره تجدید حیات جنبش را کاملاً تأیید می کند. هرچه یورش کارگران قوی تر باشد، دستاوردهای آنان در بهبود سطح زندگی شان بزرگ تر خواهد بود. «همدردی جامعه» و شرایط بهتر زندگی هر دو نتیجه تکامل بالای مبارزه هستند. در حالی که لیبرال ها (و انحلال طلبان) به کارگران می گویند: «شما هنگامی قوی خواهید بود که همدردی "جامعه" را داشته باشید»، مارکسیست ها به کارگران چیزی دیگر می گویند: «شما هنگامی همدردی "جامعه" را خواهید داشت که قوی باشید». منظور ما از جامعه در این مورد تمام بخش های مختلف دموکراتیک جمعیت است، خرده بورژوازی، دهقانان، روشنفکران، کسانی که در تماس نزدیک با زندگی کارگران هستند، کارمندان اداری و غیره.

جنبش اعتصابی در سال ۱۹۰۵ قوی ترین بود. نتیجه چه بود؟ می بینیم که در آن سال کارگران به بزرگ ترین بهبود در شرایط خود دست یافتند. آمارهای دولتی نشان می دهند که تنها ۲۹ درصد اعتصاب ها بدون دستیابی به چیزی مبارزه خود را متوقف کردند، یعنی کاملاً شکست خوردند. در طول ده سال پیش از آن ۵۲ درصد اعتصاب ها بدون دستیابی به چیزی دست از مبارزه کشیدند! نتیجه می گیریم که

وسعت مبارزه شدیداً به پیروزی آن یاری رساند و تقریباً آن را دو برابر کرد.

به هنگام شروع افول جنبش، پیروزی مبارزه هم رو به کاهش نهاد. در سال 1906، 33 درصد اعتصاب ها بدون دستیابی به چیزی مبارزه را متوقف کردند یعنی شکست خوردند و در سال 1907 رقم اعتصاب های شکست خورده به 58 درصد و در سال 1908 به 69 درصد رسید!!

بدین سان داده های آماری علمی مربوط به سال های مختلف کاملاً تجربه شخصی و مشاهدات هر کارگر آگاه را در زمینه ضرورت ترکیب اعتصاب اقتصادی و اعتصاب سیاسی و اجتناب ناپذیری این ترکیب در جنبش واقعا وسیع کل مردم را نشان می دهد.

موج اعتصاب های کنونی هم مؤید این نتیجه گیری است. در سال 1911 شمار اعتصاب کنندگان دو برابر اعتصاب کنندگان سال 1910 بود (100000 در مقابل 50000)، با این همه، تعداد آنها بسیار کم بود؛ اعتصاب های صرفاً اقتصادی موضوعی «محدود» به حساب می آمدند و در سطح ملی اهمیت نداشتند. از سوی دیگر، امروزه برای همه آشکار است که جنبش اعتصابی پس از رویدادهای آوریل گذشته، دقیقاً در سطح ملی اهمیت داشت. (1)

از این رو بسیار مهم است که از همان آغاز، تلاش لیبرال ها و سیاستمداران لیبرال کارگری

(انحلال طلبان) در زمینه تحریف خصلت جنبش به شدت به عقب رانده شود. آقای سوریانین لیبرال مقاله ای در روسکیه دوموستی [گزارش روسیه] (2) به ضد «درهم آمیختن» خواست های اقتصادی و هر خواست دیگری با اعتصاب روز اول ماه مه شد و نشریه کادتی. رچ (3) با احساس همدلی بخش های اصلی آن مقاله را تجدید چاپ کرد.

جناب لیبرال می نویسد «غالباً پیوند دادن این اعتصاب ها با اول ماه مه کار غیر معقولی است... در واقع این کار شگفت آوری است: ما روز بین المللی کارگران را جشن می گیریم و از این فرصت برای طرح افزایش ده درصد مزد برای این یا آن رده بندی می شویم» (رچ، شماره 132)

آنچه برای کارگران کاملاً روشن است برای لیبرال «شگفت آور» به نظر می رسد. تنها مدافعان بورژوازی و منافع هنگفت او می توانند در مقابل تقاضای «افزایش» رو ترش کنند. اما کارگران می دانند که خصلت وسیع و عام تقاضای افزایش مزد، خصلت فراگیر اعتصاب بالاترین توان را برای جذب توده انبوه شرکت کنندگان جدید در اعتصاب و برای تضمین قدرت پورش و همدلی جامعه و تضمین پیروزی کارگران و اهمیت جنبش آنان در سطح ملی دارد. بدین علت است که مبارزه مصممانه به ضد تحریف لیبرالی آقای

سوریانین، روسکیه و دومیستی و رچ موعظه می کنند و هشدار دادن به کارگران به ضد این گونه ناصحان فرومایه ضروری است.

آقای و. یژوف انحلال طلب در نخستین شماره نشریه انحلال طلب نوسکی گولوس (4) تحریف لیبرالی ناب مشابهی عرضه می دارد هرچند به مسأله از یک زاویه تا اندازه ای متفاوت برخورد می کند. او به ویژه بر روی اعتصابات که به خاطر جریمه روز اول ماه مه به راه افتادند مکث می کند. نویسنده با خاطرنشان کردن درست این واقعیت که کارگران به حد کافی سازمان یافته نیستند، از این حکم درست نتایجی کاملاً غلط و زیانمند برای کارگران می گیرد. آقای یژوف سازمان نیافتگی را در این می بیند که در حالی که کارگران یک کارخانه صرفاً به منظور اعتراض اعتصاب کردند، در کارخانه دیگر خواست های اقتصادی بر آن افزودند و غیره. اما در واقع تنوع اشکال اعتصاب به خودی خود به هیچ رو بیانگر هیچ گونه سازمان نیافتگی نیست؛ مسخره است که تصور شود سازمان یافتگی ضرورتاً به معنی هم شکلی است. سازمان نیافتگی را به هیچ رو نباید در جایی که آقای یژوف به دنبالش می گردد جستجو کرد.

اما نتیجه گیری او باز هم بدتر است:

«در اثر این کار [یعنی در اثر تنوع اعتصاب ها و اشکال مختلف ترکیب اعتصاب اقتصادی

و اعتصاب سیاسی]، اصلی که جزء اساسی اعتراض بود (بالأخره اعتصاب به خاطر چند کوپک فراخوان داده نشده بود [کوپک برابر یک صدم روبل است]) در موارد قابل توجهی مبهم و پوشیده ماند چون به خاطر خواست های اقتصادی پیچیده شد...»

این استدلالی حقیقتاً توهین آمیز، کاملاً غلط و کاملاً لیبرالی است! تصور اینکه خواست «چند کوپک [افزایش]» قادر است اصلی را که جزء اساسی اعتراض است مبهم و پوشیده کند به معنی سقوط به سطح یک کادت است. به عکس، آقای یژوف، خواست «چند کوپک» شایسته به رسمیت شناختن کامل است و نه اخم و ترش روئی! به عکس، آقای یژوف، این خواست نه تنها از «پوشاندن و مبهم کردن اصل اعتراض» به دور است بلکه بر آن تأکید دارد! نخست به خاطر اینکه مسأله سطح زندگی بالاتر نیز مسأله ای اصولی و بسیار مهم است؛ دوم اینکه هرکس که به ضد یک، دو، سه و ... تجلی ستم اعتراض می کند اعتراض را نه تضعیف، بلکه تقویت می نماید.

هر کارگر با انزجار تحریف لیبرالی توهین آمیز موضوع توسط آقای یژوف را رد می کند.

در مورد آقای یژوف لغزش قلم مطرح نیست. او به گفتن چیزهای توهین آمیز دیگر ادامه می دهد:

«تجربه خود کارگران باید به آنها نشان داده باشد که پیچیده کردن اعتراض با افزودن

تواند وجود داشته باشد. اما برخلاف آنچه آقای یژوف می گوید باید برای ترکیب این دو نوع اعتصاب تدارک دید.

آقای یژوف می نویسد: «دوره ای از اعتصابات اقتصادی مقابل روی ما است. اشتباه جبران ناپذیری خواهد بود اگر اجازه داده شود که این اعتصابات با اعمال سیاسی کارگران در هم تنیده شوند. چنین ترکیبی اثر زیانمندی بر روی هم مبارزات اقتصادی و هم مبارزات سیاسی کارگران خواهد گذاشت.»

مشکل بتوان از این جلوتر رفت! این کلمات به روشن ترین وجهی نشان می دهند که انحلال طلب به سطح لیبرال عادی فروغلتیده است. هر جمله اش شامل یک خطاست. باید هر جمله را مستقیماً به ضد خود تبدیل کرد تا حقیقت به دست آید!

این درست نیست که گفته شود دوره ای از اعتصابات اقتصادی پیش روی ما است. کاملاً به عکس. آنچه در مقابل ماست دوره ای بیش از صرفاً اعتصابات اقتصادی است. آقای یژوف، واقعیات قوی تر از تحریفات لیبرالی شما هستند؛ اگر شما می توانستید نگاهی به داده های آماری مربوط به اعتصابات که وزارت بازرگانی و صنعت تدوین کرده بیاندازید می دیدید که حتی آمارهای دولتی حرف شما را رد می کنند.

خواست های اقتصادی قابل توصیه نیست همان گونه که پیچیده کردن این اعتصاب معمولی به طرح خواستی که دربر گیرنده یک اصل است قابل توصیه نیست.»

این گفته غلط است، هزار بار غلط است! نوسکی گولوس با چاپ چنین چیزهائی آبروی خود را می برد. آنچه آقای یژوف فکر می کند قابل توصیه نیست کاملاً قابل توصیه است. هم تجربه خاص یک کارگر و هم تجربه شمار بزرگی از کارگران روسیه در سال های اخیر به ضد موعظه های آقای یژوف شهادت می دهند.

تنها لیبرال ها می توانند به «پیچیده کردن» حتی «معمولی» ترین اعتصابات با [افزودن] «خواست های اصولی» اعتراض کنند. این نکته اول. دوم اینکه انحلال طلب به شدت دچار اشتباه است هنگامی که جنبش کنونی را با معیارهای یک اعتصاب «معمولی» مقایسه می کند.

آقای یژوف وقت خود را تلف می کند هنگامی که می کوشد با درهم آمیختن مسأله ترکیب اعتصاب اقتصادی و اعتصاب سیاسی با مسأله تدارک برای این یا آن اعتصاب، تبهکاری لیبرالی خود را با پرچم کس دیگری ببوشاند! البته تدارک و آماده بودن و انجام این کار به کامل ترین، مشخص ترین و متحدترین، هشیارترین و استوارترین صورت بسیار مطلوب است و بحث بر سر این مسأله نمی

این درست نیست که «درهم تنیدن [اعتصابات اقتصادی و سیاسی] عمل اشتباهی خواهد بود.» کاملاً به عکس. اشتباه جبران ناپذیری خواهد بود اگر کارگران حالت فوق العاده استثنائی، اهمیت عظیم، ضرورت بالا و اهمیت اساسی عظیم این «درهم تنیدن» را درک نکنند. اما خوشبختانه کارگران این را کاملاً می فهمند و با نفرت موعظه سیاستمداران کارگری لیبرال را کنار می زنند.

سرانجام اینکه غلط است گفته شود که این درهم تنیدگی بر روی هر دو شکل اعتصاب «اثر زیانمند» خواهد داشت. کاملاً به عکس. درهم تنیدگی برای هر دو مفید است. هر دو را تقویت می کند.

به نظر می رسد آقای یژوف چند «کله داغ» را که کشف کرده و آنان را مورد سرزنش قرار می دهد. گوش کنید:

«باید به احساسات کارگران شکل سازمانی داد» این حقیقتی کتاب مقدس وار است! «باید اتحادیه های کارگری و عضویت کارگران در آن را بیشتر ترویج کرد»

کاملاً درست، اما - اما، آقای یژوف، تقلیل «شکل سازمانی» صرفاً به اتحادیه ها مجاز نیست. این را به خاطر داشته باشید آقای انحلال طلب!

«این امر [یعنی ترویج اتحادیه های کارگری] ضرورت بیشتری پیدا می کند زیرا این روزها

کله داغ های زیادی در میان کارگران پیدا می شوند که در اثر جنبش توده ای دچار هیجان شدید شده اند و در گردهمائی ها به ضد اتحادیه ها حرف می زنند و مدعی اند که اتحادیه ها بی فایده و غیر لازم اند.»

این نوعی کلی گوئی لیبرالی در رابطه با کارگران است. کارگرانی که همچون خاری در مقابل انحلال طلبیان اند «به ضد اتحادیه ها» سر بلند نکرده اند. نه، کارگران به ضد تلاش هائی که شکل سازمانی را صرفاً به اتحادیه ها تقلیل می دهند سر بلند کرده اند، تلاشی که در احکام یژوف آشکارا دیده می شوند.

کارگران نه به ضد اتحادیه ها بلکه به ضد تحریف لیبرالی مبارزه ای که در آن درگیرند، تحریفی که کل مقاله آقای یژوف را فراگرفته سر بلند کرده اند.

کارگران روسیه به حد کافی از نظر سیاسی پخته شده اند که اهمیت جنبش خود برای کل مردم را درک کنند. آنها به حد کافی پخته شده اند که بفهمند سیاست کارگری لیبرالی تا چه اندازه دروغین و بی مایه است و همواره آن را با نفرت کنار خواهند زد.

منتشر شده در نوسکایا زوزدا، شماره 10، 31 مه 1912، با امضای ی. و. پتروف.

منبع ترجمه:

مجموعه آثار لنین، ترجمه انگلیسی، انتشارات پروگرس، مسکو، 1978، ج 18، ص 83-90

پانوشت ها

(1)- منظور کشتار کارگران غیر مسلح معادن طلای لنا در سیبری در تاریخ 4 آوریل [17 آوریل] 1912 است.

این معادن طلا متعلق به سرمایه داران انگلیسی، سرمایه داران روسی شریک آنها، شماری از افراد خانواده تزار و مقامات تزاری بود. سود صاحبان این معادن به 7 میلیون روبل در سال می رسید. معادن طلا واقع در جنگل کاج در منطقه شمال اوراسیا زیر قطب شمال، تقریباً 2000 کیلومتر از راه آهن سیبری فاصله داشتند. سرمایه داران و کارگزاران آنها بدترین اجحافات را بر کارگران روا می داشتند: در مقابل رنج کمرشکن کارگران مزد ناچیزی به آنان می پرداختند، غذای فاسد به آنان می دادند و به زنان و فرزندان کارگران خشونت و توهین می کردند. کارگران که دیگر قادر به تحمل ستم و توهین و خشونت نبودند در آغاز ماه مارس 1912 دست به اعتصاب زدند. اعتصاب توسط گروه بلشویکی که در پائیز 1911 در معادن طلا تشکیل شده بود، رهبری می شد. در 4 مارس (17 مارس)، یک کمیته مرکزی اعتصاب انتخاب شد که بلشویک ها در آن رهبری داشتند. خواست هائی که به مدیریت اعلام شد عبارت بودند از روزانه کار هشت ساعته، 10 تا 30 درصد افزایش مزد، لغو جریمه، سازماندهی کمک های پزشکی، بهبود خوراک و محل زیست و غیره. هیأت مدیره لنزوتو (شرکت معدن طلا) این خواست ها را رد کرد و تصمیم به اخراج اعتصاب کنندگان، توقف فروش نسیه غذا به کارگران و بیرون انداختن آنها از محل سکونتشان گرفت که معنی آن محکوم کردن کارگران و خانواده هایشان به مرگ از گرسنگی بود. کارگران نگذاشتند که پلیس آنان را از محل سکونت شان اخراج کند. اعتصاب کنندگان موضع خود را حفظ، و در مقابل

هر گونه تلاش تحریک آمیز و تهدید کننده کارفرمایان مقاومت کردند. اعتصاب صلح آمیز و سازمان یافته بود.

به درخواست سهامداران متنفذ انگلیسی و روسی شرکت، مقامات تزاری تصمیم گرفتند به ضد اعتصاب کنندگان سلاح به کار گیرند تا کارگران روسیه را بترسانند. در شب 3 تا 4 (16 تا 17) آوریل برخی از اعضای کمیته مرکزی اعتصاب دستگیر شدند. در مقابل این عمل، روز 4 (17) آوریل 3000 کارگر به سوی معدن نادژدا راه پیمائی کردند تا به ضد اعمال غیر قانونی مقامات شکایت کنند و درخواستی برای آزادی دستگیر شدگان به دادستان تسلیم نمایند. سروان ژاندارمری ترشچنکو به افراد خود دستور گشودن آتش داد و در نتیجه 270 کارگر کشته و 250 تن زخمی شدند. اخبار درام خونین لنا به خشم و انزجار در سراسر روسیه دامن زد. گروه سوسیال دموکرات دوما [مجلس روسیه] از حکومت در مورد کشتار در لنا توضیح خواست. پاسخ بی شرمانه مارکف وزیر تزار: «[همواره] چنین بوده و چنین خواهد بود»، بر نفرت و انزجار کارگران افزود. حدود 300000 کارگر در اعتصاب های اعتراضی به کشتار لنا شرکت کردند. این اعتصابات با اعتصاب های روز اول ماه مه که در آنها 400000 کارگر شرکت داشتند در هم آمیختند. لنین [در مقاله «اعتلای انقلابی» - ژوئن 1912] خاطر نشان کرد: «گشودن آتش [به روی کارگران] در لنا به حالت انقلابی توده ها منجر شد و به برآمد انقلابی آنان تکامل یافت.»

(2) روزنامه رچ (گفتار) ارگان مرکزی حزب کادت بود که از فوریه سال 1906 در سن پترزبورگ منتشر می شد. این روزنامه توسط کمیته نظامی انقلابی تحت شورای پتروگراد در 26 اکتبر (8 نوامبر) تعطیل شد.

[حزب کادت یا حزب مشروطه طلب دموکرات، حزب بورژوا لیبرال روسیه بود که در اکتبر سال 1905 به دنبال بیانیه تزار مبنی بر اعطای آزادی های مدنی تأسیس شد.]

(3) روسکیه ودوموستی (گزارشگر روسیه) روزنامه ای بود که از سال 1863 توسط لیبرال های میانه رو در مسکو منتشر می شد. در فاصله سال های دهه 1880 و 1890 کارهایی از نویسندگان اردوی دموکرات مانند و. گ. کورولنکو، م. ی. سالتیکوف-شچدرین،^۱ ای. اوسپنسکی، و دیگران و همچنین مقالاتی از نارودنیک های لیبرال در این نشریه درج می شد. در سال 1905 این نشریه به ارگان جناح راست حزب کادت مبدل گردید. لنین این روزنامه را ترکیب منحصر به فردی از کادتیسم راست با لحن نارودنیکی [چاشنی نارودنیکی] Narodnik overtones توصیف کرد. (لنین، «گفتار صریح یک لیبرال»، ژوئن 1913، مجموعه آثار، ترجمه انگلیسی، انتشارات پروگرس، مسکو، 1978، ص 135). در سال 1918 این روزنامه همراه با دیگر نشریات ضد انقلابی تعطیل شد.

(4) نوسکی گولوس (صدای نوا)، نشریه قانونی انحلال طلبان منشویک که از مه تا اوت 1912 در سن پترزبورگ منتشر می شد.